

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با حدیث شرط بود. عرض شد که جناب شیخ، از حدیث شرط در بحث صحت معاطاة استفاده نکرده اند. ولی در بحث لزوم معاطاة این حدیث را آورده اند. توضیح هم داده ام که چرا این کار را کرده اند. به خاطر این که در لزوم می شود از وفاء به شرط استفاده کرد ولی در ادله ی صحت نمی شود که توضیحش را داده ام.

چگونگی دلالت حدیث شرط بر لزوم:

فقط یک نکته باقی ماند و آن این که دلالت حدیث بر لزومی که گفته می شود می توان از حدیث آن را نتیجه گرفت، چگونه است؟ این را هم توضیح داده ام. "المؤمنون عند شروطهم" جمله ی خبری است. جمله ی خبری که در مقام طلب به کار برود ظاهر در وجوب و بلکه آكد در وجوب است. شما در اصول خوانده اید که وقتی از امام سوال شد پاسخ فرمودند که "یتوضأ" این "یتوضأ" خبر از وضو گرفتن می دهد. اما در مقام طلب آكد از "توضأ" است. وقتی در مقام طلب گفت "یتوضأ"، معلوم می

شود که دستورش را داده است، امثال هم کرده اید، و مولی دارد از امثال خبر می دهد. لذا آقایان می گویند وقتی مولی در مقام طلب و بعث به جای آن که طلب کند، بعث کند، دستور بدهد، به جای این ها خبر بدهد و مثلاً بگوید "یتوضأ" به معنای آن است که دستور داده ام و تو هم انجامش داده ای و بعد دارم از آن خبر می دهم. لذا جمله ی خبریه، در مقام بعث و طلب، ظهورش در وجوب آكد است. در ما نحن فیه وقتی امام علیه السلام یا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله خبر می دهد که "المؤمنون عند شروطهم" معنایش این است که مومن پای شرطش می ایستند، یعنی وفای به شرط واجب است. لذا این قسمت بحث را آقایان مفروغ عنه می گیرند دیگر هم نمی گویند که "المؤمنون عند شروطهم" جمله ی خبریه ی در مقام بعث و طلب است و این جمله ی خبریه یعنی "أوفوا بالشرط" یعنی "يجب الوفاء بالشرط" لذا این را جزء ادله ی لزوم قبول دارند و می گویند این حدیث، وفاء به شرط را لازم می کند کما این که "أوفوا بالعقود" وفاء به عقد را واجب می کند. پس حدیث شرط از ادله ی وجوب وفاء می شود. حالا یا با "أوفوا" یا صیغه ی افعال یا با جمله ی خبریه ی "المؤمنون عند شروطهم" که در مقام بعث و طلب است که آكد در وجوب است و می شود "يجب الوفاء بالشرط". لذا این قسمت را بحث نمی کنند چون روشن است.

ولی دیروز عرض کردیم که در بعضی از روایات داریم که امام علیه السلام فرموده اند "فلیف" که دیگر این امر است. یعنی واجب است به شرطش وفاء کند. لذا از "المؤمنون عند شروطهم" یا امر "فلیف" وجوب وفاء به شرط در می آید. وقتی هم آن را از ادله ی لزوم دانستند، آن تحلیل دیروزمان مطرح می شود.

بررسی حدیث شرط از لحاظ قوت و ضعف سندی:

اما بحث سند روایت را بررسی کنیم تا بعد وارد بحث دلالتش بر صحت یا لزوم یا هر دوی آن ها شویم. البته بحث صحت، خیلی کار ندارد چون اگر لزومش درست شود، صحت دلالت التزامی اش می شود. فقط در معاطاة جاری نمی شود چون حجیتش تخصیص خورده است که دیروز توضیح دادم.

این روایت در عوالی اللئالی از لسان نبی اکرم صلی الله علیه و آله مرسلا نقل شده است. منتهی درست است که این روایت مرسل است - خب اکثر بلکه قریب به اتفاق روایات عوالی، این طوری هستند - اما با توجه به دو نکته، کسی به سند روایت اشکال نمی کند و از این بحث می گذرند.

نکته ی اول:

یکی این که در نصوص معتبره ی خود ما این عبارت وجود دارد و نصوص معتبره ی ما به حدی متعدند که خود آن نصوص هم نیاز به بحث سندی ندارند. یعنی در مورد این تعبیر، در نصوص ما یک نوع استفاضه وجود دارد. مثلا در بعضی از روایات ما از وجود مقدس امام کاظم علیه السلام، خود امام همین تعبیر را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. امام وقتی مساله ی شرط مطرح شده است، در باب وجوب وفاء به شرط فرموده اند که:

"فقال إن رسول الله قال المومنون عند شروطهم"

یعنی این جا اسناد این جمله به نبی اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی که از وجود مقدس امام کاظم علیه السلام نقل شده است. یا در مورد دیگر از وجود مقدس امام صادق علیه السلام از پدرشان از امام باقر علیه السلام که ایشان از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند. یا در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام، باز همین تعبیر حالا با یک اختلافاتی آمده است یا مثلاً محمد بن مسلم این تعبیر را مستقیماً از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. موارد فراوان دیگری داریم در ابواب مهور و مسائل مربوط به شروطی که در باب عقد و ازدواج هست، این تعبیر از اهل البیت علیهم السلام مکرر آمده است. حالا با این تفاوت که در بعضی از آن ها خود "المؤمنون عند شروطهم" را به نبی اکرم نسبت داده اند و گاهی به نبی اکرم نسبت نداده اند بلکه فقط گفته اند "فإن المسلمین عند شروطهم" در بعضی از تعابیر، "المسلمون عند شروطهم" این تعبیر را دارد. یعنی سه جور تعبیر در لسان روایات ما هست. المؤمنون - فإن المسلمین - المسلمون. این سه جور تعبیر در روایات متعدد شیعی که خیلی از آن ها اسنادشان یا صحیح است یا معتبر آمده است منتهی وقتی خود این ها متعدد می شوند، دیگر درگیری سندی این ها کم می شود چون خود این ها استفاضه ای است که آدم احراز می کند چنین تعبیری از اهل البیت علیهم السلام به ما رسیده است.

- در "الناس مسلطون علی اموالهم" این استفاضه را نداشتیم؟

- خیر؛ نداشتیم.

پس نکته ی اول ما در مساله ی سند این است که درست است که خود این تعبیر در بعضی جاها، مرسل از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است اما خود این تعبیر در بعضی از روایات با

سند معتبر و تعبیرهایی مشابه این تعبیر - "المسلمون عند شروطهم" یا "فإن المسلمین عند شروطهم" - از لسان ائمه ی هدی علیهم السلام نقل شده است. و تعدد این تعابیر و اسناد این تعابیر در روایات متعدد ما، برای فقیه روشن می کند که بله! این مضمون از اهل بیت به ما رسیده است.

حالا بعضی از آن ها ذیل هایی دارند. مثل آن روایت امیرالمومنین علیه السلام که "إلا شرطا حرمّ حلالا أو أحلّ حراما" را دارد. این ذیل ها را بعدا در محتوی بحث خواهیم کرد. ولی اصل تعبیر مشکلی ندارد.

- اگر این تعبیر در سند معتبر آمده است چرا گفته اند این روایت مرسل است؟
- خب شیخ معلوم نکرده است که دارد از عوالی نقل می کند. شما این را از روایت امام کاظم علیه السلام تلقی کنید. نهایتا تعبیر "المؤمنون عند شروطهم" از نبی اکرم است. حالا یا با سند مرسل عوالی یا با سندی که امام کاظم نسبت داده است. اما اگر از تعبیر المؤمنون بگذریم و با المسلمون یا المسلمین که دیگر تعبیر مال خود اهل بیت است کار کنیم مشکلی نداریم.

پس از این جهت، مشکل سند نداریم.

نکته ی دوم:

نکته ی دومی هم این جا وجود دارد که ما قبلا ذیل حدیث سلطنت این نکته را بررسی کرده ایم. نکته این است که در کتب قدمای از فقهاء مان، تمسک به این حدیث وجود دارد. تمسک به این حدیث از زمان شیخ الطائفه و قبل از ایشان، وقتی وجود داشته باشد، همان طور که قبلا بحث کرده

ایم، این شهرت قدمائی، جابر سند است، سند ساز است. صغریا که بررسی کنید می بینید در کتب قدمای از فقهاء ما تمسک با همین ساز و کار زیاد است. لذا اگر آن شهرت قدمائیه وجود داشته باشد که وجود دارد و از این طرف یک استفاضه ای در نقل این روایت حالا با مومنون یا با مسلمون داشته باشیم، از این جهت دیگر گرفتاری در مورد سند نداریم. همه ی بزرگان مثل حضرت آقای خوئی، مرحوم امام، این را قبول کرده اند و بحث سند با شیخ نداریم.

اضطراب عبارات شیخ در قبول و انکار دلالت حدیث شرط بر لزوم:

اما در مساله ی دلالت - که عرض کردم بحث دلالت بر لزوم مطرح است چون ظاهرش وجوب وفاء به شرط است - چند تا بحث جدی این جا وجود دارد. این چند بحث جدی، سبب شده است که یک اضطرابی در عبارت شیخ وجود داشته باشد. شیخ بزرگوار، در مکاسب، یک جا دلالت حدیث بر لزوم را قبول کرده است. مثل همین بحث خودمان در ادله ی لزوم که بعدا واردش می شویم، شیخ حدیث شرط را به عنوان دلیل هشتم لزوم ذکر کرده است. اما در اول خیارات، شیخ دوباره همین را ذکر کرده و گفته که دلالت نمی کند. یعنی حیث دلالتی روایت در لزوم با مشکل مواجه شده است.

آن چه در بحث دلالت حدیث شرط مورد نظر است لزوم مطلق شرط است:

دقت کنید که لزومی که می گویم، مطلق لزوم معاملات مورد نظر است. کاری به معاطاء نداریم. اشتباه نکنید! کبرای این مساله که درست شود، اجماع، مخصّص آن در معاطاء است یعنی حجیتش را در معاطاء از بین می برد لذا شیخ این جا در بحث صحت از آن استفاده نکرده است. دیروز توضیح دادم که خروج معاطاء تخصیصی است. تخصیص به منفصل است در وادی حجیت. الان داریم کبرای دلالت بر لزوم را - مثل "أوفوا بالعقود" به شکل عامش - بحث می کنیم.

شیخ در بحث لزوم، کبرای لزوم را قبول کرده است. لذا اگر شما عبارت مکاسب را ببینید می بینید که تعبیر ایشان این است:

و كذلك قوله ...

یعنی همان طور که آیه ی "أوفوا" دلالت می کند و وفاء به عقد را درست می کند.

کذلك قوله "المؤمنون عند شروطهم"...

یعنی شیخ دقیقا بعد از "أوفوا" این حدیث را می آورد. این "کذلك" یعنی لزوم را می توانید با

"أوفوا بالعقود" درست کنید، می توانید با "أوفوا بالشروط" درست کنید. "المؤمنون عند شروطهم"

را از باب جمله ی خبریه ای که در مقام بعث و طلب است به معنای "أوفوا بالشروط" گرفتیم.

نکته ی اول مدلول حدیث (آیا شرط بر عقد صدق می کند؟):

عموم وجوب وفاء به عقد، لزوم را درست می کند و عموم وجوب به شرط هم آن را درست می کند. چرا؟ شیخ سر دلالتش بر وجوب مشکل ندارد. مشکل شیخ این است که آیا می شود به عقد، شرط گفت؟ به بیع که عقد می گویند و هیچ مشکلی ندارد. لذا "أوفوا بالعقود" آن را می گیرد. به معاطاة هم عقد می گویند. مشکل ما این است که آیا به بیع و معاطاة می شود شرط گفت؟ در وجوب وفاء به عقد، قضیه روشن بود. عقد موضوع بود. "العقد يجب الوفاء به". هر جا که عقد صدق کرد وفاء واجب است. بیع هم عقد است مسلماً، معاطاة عقد است مسلماً. اما این جا داریم می گوئیم "الشرط يجب الوفاء به" آیا به بیع و معاطاة می شود شرط گفت؟ لذا مشکل ما بیشتر در مورد دلالت است. لذا ما یک مشکلی داریم که شیخ در آخر مکاسب در باب شروط، این را بحث کرده است که شرط چند تا معنا دارد. این را عرض می کنیم بعداً و مجبوریم بگوئیم چون باید دلالتش را درست کنیم. شرط یعنی چه؟ معنای عرفی اش چیست؟ معنای اصطلاحی اش چیست؟ آیا بر بیع، شرط صادق است؟ شیخ این جا گفته است:

فإن الشرط لغةً مطلق الالتزام.

یعنی شرط در لغت، مطلق التزام است. مطلق التزام، یعنی چه التزام ابتدائی و چه التزام در ضمن چیز دیگر. اگر التزام ابتدائی، شرط باشد، این حرف شیخ کاملاً درست در می آید. شیخ می گوید التزام ابتدائی شرط است. مطلق التزام را شرط می گوئیم ولو این که ابتدائی باشد. شرط منحصر در این نیست که در ضمن چیز دیگر باشد. بحث سر این است. از یک طرف باید شرط ابتدائی، شرط باشد

حقیقه، یعنی لغه و عرفا بشود به آن شرط گفت که این ها را باید بحث کنیم تا بشود از روایت استفاده کرد.

از طرف دیگر اگر التزام ابتدائی شرط بود، نباید فرقی بین مبرز قولی و فعلی وجود داشته باشد تا شامل معاطاة هم بشود. اگر التزام ابتدائی شرط باشد، از طرف دیگر بگوییم اطلاق دارد؛ چه فرقی دارد که این بیع، قولی باشد، می شود التزام ابتدائی و شرط است و چه این بیع، فعلی باشد، می شود التزام ابتدائی و شرط است. لذا معاطاة را هم می گیرد. شیخ می خواهد بگوید این جا این طوری است. پس از نظر شیخ شرط، مطلق الالتزام است. چه فعلی باشد، چه قولی باشد، چه ابتدائی باشد و چه ضمنی باشد. دو تا اطلاق این جا درست کرده است. اگر این طوری باشد، کاملاً حرف شیخ در این سازمان درست در می آید که "أوفوا بالشروط" عین "أوفوا بالعقود" است. لذا شیخ یک تفریعی داده است و گفته است:

فیشمل ما کان بغیر اللفظ.

اما در اول بحث اختیارات گفته است شرط، ظاهر در التزام ضمنی است. مطلق التزام نیست بلکه التزام درضمن چیز دیگر را شرط می گویند. من می خواهم یک چیزی از شما بخرم، در ضمن این بیع، شما شرط کنید. شرط یعنی این! می خواهم ازدواج کنم، در ضمن عقد نکاح، شرط می کنم. در ضمن عقد بیع شرط می کنم. در ضمن هبه، شرط می کنم. این شرط یعنی یک التزامی در ضمن چیز دیگر باشد نه این که التزام ابتدائی باشد. اگر این طوری باشد گفته است که دیگر شامل عقود نمی شود و نمی شود از "أوفوا بالشروط" استفاده کرد.

پس بحث سر این است که شرط یعنی چه؟ پس این بحث اصلی ما با خود شیخ است و خود شیخ پرونده ی این بحث را باز کرده است.

نکته ی دوم مدلول حدیث (التزام یا جعل و قرار بودن شرط):

یک بحث دیگری بعضی از آقایان دارند و آن این که اگر شما شرط را شامل التزام ابتدائی کردید، آیا شرط، التزام است یا این که شرط، جعل و قرار است نه التزام؟! این ها با هم فرق دارند. شرط ولو این که ابتدائی باشد، آیا جعل و قرار است یا التزام است؟ شیخ روی التزام کار کرده است و گفته است یا التزام مطلق است یا التزام ضمنی است ولی التزام است. شما در دلالت باید تکلیف این بحث را هم روشن کنید.

نکته ی سوم مدلول حدیث (صدق التزام بر بیع):

یک نکته ی سوم هم وجود دارد که بعضی از بزرگان مثل محقق خوئی قائل هستند. می گویند آیا التزام حتی اگر مطلق التزام باشد، بر بیع صادق است یا نیست؟ چون الان دعوی ما سر بیع است. باید این تقریباً سه چهار نکته را درست کنیم تا دلالت درست شود. البته آقای خوئی یک جمله ی دیگری هم دارند که آن را برای بعد می گذاریم.

پس نکته های دلالی این شد که آیا شرط التزام است یا جعل و قرار است؟ آیا اطلاق دارد یا ضمنی است؟ آیا بر بیع صدق می کند؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.